

شهید سید محمود جعفری



ازتبار علی
سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	سید محمد جواد
تاریخ تولد	۱۳۴۳/۰۱/۰۲
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۰۹/۱۳
محل شهادت	فاو
مسئولیت	مسئول قبضه خمپاره
نوع عضویت	پاسدار
شغل	پاسدار
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	برازجان

زندگینامه

زندگینامه شهید

شهید سید محمود جعفری در سال ۱۳۴۳ در روستای چاهخانی از توابع برازجان در خانواده روحانی متولد شد تا سن ۶ سالگی در آن روستا زندگی را سپری نموده و سپس به برازجان مراجعت نمودند پس از قریب یکسال یکسال سکونت در برازجان مادرش را از دست داد و از محبت و در کنار مادر محروم شد شهید دوران ابتدایی را در دبستان ابن سینا به پایان رسانید ولی بر اثر مشکلات و نداشتن سرپرستی مادر از ادامه تحصیل محروم مانده و خود سرپرستی خانواده را بعهده گرفت و مشغول بکار آزاد گردید در سال ۱۳۶۲ به خدمت مقدس سربازی اعزام و مدت یکسال و نیم در جبهه های حق علیه باطل خدمت نمود پس از به پایان رساندن دوران سربازی بلافاصله راهی جبهه های نور علیه ظلمت گردید و بمدت ۳ ماه بعنوان پاسدار افتخاری در کنار سایر برادران رزمنده خود مشغول نبرد با بعثیون کافر گردید شهید سید محمود جعفری با احتساب به آخرین عزیمتش به میدان نبرد علیه کفر دوبار رهسپار جبهه ها گردید که بار دوم پس از حماسه آفرینها و از خود گذشتیهایی بی نظیری که از خود نشان داد در راستای انقلاب خونبار اسلامیان به ندای سروش آسای امام امت لبیک گفته و در تاریخ ۱۳/۹/۶۵ در منطقه فاو به خیل شهدای گلگون کفن اسلام عزیز پیوست. یادش و نامش بر برگ برگ تاریخ خونین اسلام زنده باد.

وصیت نامه

وصیت نامه بسیجی شهید سید محمود جعفری :

وصیتنامه اینجانب سید محمود جعفری ساکن برازجان محله حسین آباد، اینجانب فردی مسلمان ومومن به انقلاب اسلامی ایران واز پیروان خط امام خمینی می باشم وبه همین دلیل در این موقعیت حساس دفاع از مقدسات محترم اسلام وفداکاری در راه آنرا برخورد واجب دانستم بنابراین جهت اعزام به سوی جبهه حق علیه باطل با کمال شوق وعلاقه را به مسئولین محترم معرفی می نمایم تا آرزوی با شرکت در سپاهیان اسلام بدعوت امام امت لبیک بگویم واز تمام برادران جوانان ونوجوانان ایران تقاضا دارم بدعوت امام لبیک باد خمینی بگویند وبسوی جبهه حق علیه باطل بشتابند ودر پایان پدرم با برادرانم را بدست خدا میسپارم ورفتن واعزام به جبهه حق دارم .والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته .

نصر من الله وفتحاً قریب

به امید پیروزی نهایی رزمندگان اسلام وسرکوبی کفار بعثی عراق .

خاطرات

خاطره ای از برادرزاده شهید سید محمود جعفری:

او که از کودکی با یتیمی بزرگ شده بود چند سالی پیش خاهر و چند سالی هم پیش برادر بیسر برده بود. او از کودکی به اذان گفتن عشق علاقه زیادی داشت و موقع اذان که میشد میرفت بالای پشت بام و دست به گوش خود می نمود و با صدای بلند و بچه گانه ای که داشت اذان را سر میداد. سید محمود از نظر علاقه به والدین خیلی خوب بود. ایشان از نظر رفت و آمد روی فامیل خیلی حساس بود همیشه رفت و آمد (صلحه رحم) روی فامیل را قطع نمی کرد. او همیشه در مورد عفت و عزت و یا حفظ حجاب اسلامی صحبت میکرد و میگفت خواهرانم همیشه حجاب و عفت خود را رعایت کنید. مبادا روزی دشمن به روی ما بخندد. شهید بزرگوار در مورد روزهایی که در جبهه بود سخن می گفت: او که خیلی علاقه داشت از جبهه و جنگ صحبت بکند شروع می داد به تعریف دادن. او میگفت وقتی که ما در فاو بودیم وقتی دشمن می خواست به وسله هلی کپتر هایی که داشت به ما حمله کند یکی از فرمانده های ما می گفت آنها را نزنید اما اکثر بچه ها که در آنجا بودند جنوبی بودند که واقعا خون گرم بودند. میگفت انگار آن فرمانده ضد انقلابی بود. اما وقتی که ما یکی از هلی کپترها را زدیم شروع کرد به سرو صدا کردن و نگذاشت بقیه را بز نیم و آنها برگشتند ایشان میگفتند که وقتی ما به آبادان رسیدیم عراقی ها را تا توانستیم راندیم. خودش میگفت مثل میش آنها را راندیم. همه برادرانی که آنجا بدند همه جنوبی بودند. او میگفت جنوبی ها واقعا خونگرم هستند. آنقدر پشت خاکریزها فعالیت میکردند که انگار نه انگار که در جبهه هستند چیزی که او را زیاد می خداند این بود که می گفت روزی از روزها من دوربین را به طرف عراقی ها در فاو می انداختم دیدم که دو نفر از عراقی ها روی یک منبع آبی چهار گوش نشسته بودند و خیاطی میکردند تعدادی از بچه ها میگفتند بز نیم تعدادی هم مخالفت میکردند.

وقتی که به مرخصی آمده بود (آخرین مرخصی) می گفت چند روز دیگر بیشتر نمانده که به کربلا برسیم وقتی به منطقه رفت نامه اش که آمده بود نوشته بود که ما سعادت کربلا رفتن را داریم اما اجازه رفتن را به ما نمی دهند.

ایشان چهار ماه در جبهه بود که به درجه در فیع شهادت رسید.

سید محمود همیشه در آخر نامه هایش می نوشت بیشتر از این سرتان را درد نمی آورم چون قرص سردرد کپنی شده و کم یاب است.

آخرین خاطره ای که از سید محمود دارم وقتی که بچه بودیم آخرین باری بود که با سید محمود بودیم به خانه ما آمد و موقع رفتن همه ما دنبال آن گریه کردیم. یکی شلوار و یکی دیگر دسته کلید و یکی دیگر کفش هایش را برداشتیم و او به ما گفت آخرین باری است که من را می بینید. بعد ما گفتیم چرا؟ گفت بیا با هم به برازجان برویم تا در لحظات آخر با هم باشیم. ما هم حرکت کردیم و با او آمدیم. به برازجان که رسیدیم گفت می خواهم شلوارم را به اتو بخار بدهم. ما گفتیم که جبهه رفتن نمی خواهد لباسهایت را اتو بزنید. گفت می خواهم برم کربلا پس باید تمیز و پاکیزه و طاهر باشم تا بتوانم سعادت کربلا نسیم شود و این آخرین دیدار ما با سید محمود بود که به درجه رفیع شهادت رسیدند.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران